

# مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی

---

سرشناسه: صالحی امیری، سید رضا، ۱۳۴۰ -  
عنوان و نام پدیدآور: مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی / سید رضا صالحی امیری.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۶.  
مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص.  
شابک: 978-964-311-730-6  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.  
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۴۱-۲۶۴.  
موضوع: فرهنگ.  
رده‌بندی کنگره: ۷م/ص ۶۲۱/ HM  
رده‌بندی دیویی: ۳۰۶  
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۷۳۱۸۴

---

# مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی

سیدرضا صالحی امیری





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

سید رضا صالحی امیری

مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی

چاپ هشتم

۱۶۵۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۶ - ۷۳۰ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 730 - 6

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۷۰۰۰ تومان

## فهرست

پیشگفتار ..... ۷

### بخش یکم: مفاهیم

مقدمه ..... ۱۳

۱. تعاریف ..... ۱۵

۲. فرهنگ و تمدن ..... ۳۹

۳. ویژگی‌های فرهنگ ..... ۶۷

۴. توسعه فرهنگی ..... ۷۵

### بخش دوم: نظریه‌های فرهنگی

مقدمه ..... ۸۳

۱. نظریه‌های فرهنگی کلاسیک غرب ..... ۸۵

۲. فرهنگ به منزلهٔ ایدئولوژی در مارکسیسم غربی ..... ۱۰۹

۳. ساختارگرایی و تحلیل نشانه‌شناختی فرهنگ ..... ۱۴۷

۴. نظریهٔ فرهنگی در پساساختارگرایی و پسامدرنیسم ..... ۱۵۷

۵. نظریهٔ فرهنگی در فمینیسم ..... ۱۸۵

|     |   |
|-----|---|
| ۲۰۳ | ۶. نظریه‌های محافظه کارانه درباره فرهنگ توده‌ای |
| ۲۰۷ | ۷. مطالعات فرهنگی بریتانیایی                    |
| ۲۱۹ | ۸. نظریه‌های فرهنگی معاصر                       |
| ۲۴۱ | فهرست منابع                                     |
| ۲۵۸ | کتابنامه  |

## پیشگفتار

فرهنگ بزرگ‌ترین نیاز جامعه بشری است و عامل اصلی پویایی، نشاط و تداوم حیات جوامع. امروزه مباحث حوزه فرهنگ به عنوان مهم‌ترین عامل در توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و انسانی و اخلاقی کشور در کانون توجه صاحب‌نظران، اندیشمندان و نخبگان قرار گرفته است. نقش مؤثر و بنیادی فرهنگ در کلیه عرصه‌های زیستی و فکری بشر چشم‌انداز جدیدی در حوزه‌های ذهنی و عینی ایجاد کرده است. فرهنگ بستر بازتعریف، بازیابی و تکامل همه توانایی‌ها، ارزش‌ها، هویت‌ها، باورها، هنجارها، سنت‌ها، اسطوره‌ها و نمادهای بشری است. «فرهنگ روح همبستگی و تداوم حیات معنوی و وجدان عمومی یک ملت، قوم و سرزمین است.»

شاید مهم‌ترین وجه تمایز زیستی جوامع انسانی و حیوانی را در عنصر فهم و فرهنگ باید جستجو کرد. فرهنگ و تمدن عامل «غرور ملی»، زنجیره تداوم حیات تاریخی و عامل بقای یک جامعه در شرایط حال و بستر حیات معنوی و مادی جوامع و بشر در آینده است. فرهنگ انسان‌ها و جوامع را به گذشته تاریخی‌شان متصل و پویایی و تکامل حیات فعلی آن‌ها را تضمین می‌کند و چراغ روشنی‌بخش حرکت جوامع به سوی فضیلت‌ها، زیبایی‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای انسجام‌بخش در آتیه خواهد بود.

بی‌شک باید ریشه بحران فزاینده امروز جوامع صنعتی را در گذشته و حال فرهنگی او جستجو کرد. فرهنگ حیات‌بخش است و روح‌افزا. فرهنگ خلق می‌کند، می‌آفریند و می‌میراند. حیات فرهنگی در گرو حرکت تکاملی آن است. فرهنگ غیرپویا و غیرمولد به سمت میرایی میل می‌کند.

«فرهنگ ذهنیت، تصویر، خلاقیت، هنر، روح و معنویت گذشته، حال و آینده یک جامعه است.»

عرصه فرهنگ هم کلی و جهانشمول است، یعنی بخشی از جهان‌بینی، نگرش و ارزش‌های حاکم بر جوامع به شمار می‌رود و هم جزئی و بخشی‌نگر است تا آن‌جا که در عرصه هنر، موسیقی، مطبوعات، سینما، تئاتر، معماری، مد و ... نیز حضور و ظهور دائمی دارد.

اساساً فرهنگ هر ملتی شناسنامه ملی آن جامعه است. در عصر جهانی شدن که همه مرزهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درنوردیده شده است مباحث فرهنگی همچنان با حفظ جایگاه برجسته خود در کانون مباحث اندیشمندان و صاحب‌نظران قرار دارد.

بر این باور هستم که برای ورود به عرصه جهانی الزاماً باید محیط سه‌گانه فرهنگی خود را به خوبی بشناسیم (فرهنگ دینی، ملی و جهانی). بدون شناخت مفاهیم، اندیشه‌ها و نظریه‌های فرهنگی متنوع و گسترده در جهان امروز نمی‌توانیم تحولات فرهنگی را به نحوی منطقی و واقع‌بینانه درک کنیم.

در مدت چند سالی که این جانب با دانشجویان حوزه مطالعات، مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی و شهری افتخار همفکری و هم‌اندیشی داشته‌ام و دارم به کمبود منابع و متون فرهنگی به زبان روان و قابل درک برای همگان پی برده‌ام و مستمراً با گلایه‌های عزیزان در این خصوص مواجه می‌شوم. بر این اساس با انگیزه برداشتن یک گام و پاسخگویی به نیاز گسترده مشتاقان و محققان و دانشجویان این حوزه این کتاب را به رشته تحریر درآورده‌ام.

پرواضح است که عرصه مفاهیم نظریه‌های فرهنگی دارای تاریخ طولانی و گستردگی فراوان است و این جانب به میزان قطره‌ای از این دریای عظیم برداشت کرده‌ام. قطعاً این مجموعه با اشکالات و نواقصی همراه است که با نقد مشفقانه و تذکرات دلسوزانه شما عزیزان در چاپ‌های بعدی اصلاح خواهد شد. از همه عزیزانی که در تدوین این مجموعه مرا یاری نموده‌اند صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نمایم.

سیدرضا صالحی امیری



**بخش یکم**

**مفاهیم**



## مقدمه

از دیرباز فرهنگ و موضوعات فرهنگی در کانون مطالعات اجتماعی و انسانی جای گرفته‌اند. رشد علوم بینارشته‌ای نیز به توجه بیش‌تر و بررسی ابعاد فرهنگی، مفاهیم و تعاریف فرهنگی، پژوهش‌ها، نظریه‌ها و مسائل مرتبط با آن از سوی دانشمندان علوم اجتماعی و انسانی در اکثر حوزه‌ها منجر شده است.

امروزه بسیاری از دانشمندان علوم انسانی، مباحث فرهنگی را در کنار موضوعات مختلف سیاست، اقتصاد، روان‌شناسی، روان‌کاوی و... در کانون بررسی‌های بسیاری از محافل آکادمیک قرار داده‌اند. اما گروهی دیگر با پافشاری بر نظریه‌های کلاسیک، معتقدند فرهنگ مفهومی نامعین دارد و دستیابی به تعریفی عام و قابل پذیرش از آن بسیار دشوار و شاید ناممکن است؛ لذا از دیدگاه آنان اهمیت دادن به مفهوم فرهنگ و محور قرار دادن آن امری بیهوده و قرارگرفتن در وادی ابهام‌آفرینی است. ریموند ویلیامز در مقاله مشهور خود «در باب فرهنگ» آن را یکی از دو یا سه واژه‌ای می‌داند که بیش‌ترین پیچیدگی را در زبان انگلیسی دارد. مفهوم فرهنگ همانند بسیاری از مفاهیم دیگر در علوم انسانی، تعاریف و تعابیر مختلفی دارد که یکپارچه ساختن همه آن‌ها در یک تعریف جامع و واضح مقدور نیست. رابرت بارفسکی معتقد است که تلاش‌های معطوف به تعریف فرهنگ «شبه تلاش

برای به چنگ آوردن باد است». این استعاره جذاب به ماهیت متغیر فرهنگ اشاره دارد و بر این امر تأکید می‌ورزد که رعایت دقت در خصوص معنای این واژه تا چه اندازه دشوار است. با این حال این پیچیدگی صرفاً به موضوع سودمندی یک اصطلاح یا کارایی یک مفهوم مربوط نمی‌شود.

**لویی دولو** عقیده دارد در جهان معاصر، «فرهنگ» بیش‌ترین کاربرد را در گفتگوهای علمی و بشری به خود اختصاص داده است؛ در نتیجه بررسی معانی و مفاهیم آن امری بديهی به نظر می‌رسد. وی می‌گوید: «فرهنگ مرکز برخورد افکار و عقاید است.»<sup>(۱)</sup>

«فرهنگ» از دیدگاه **مایکل پین** اصطلاحی است با کاربردی به واقع نامحدود، که اساساً می‌توان آن را به هر چیزی اطلاق کرد. این اصطلاح را موجودات انسانی آفریده‌اند و از هرچه جزئی از طبیعت بوده، مجزاست. با این حال، اغلب این ایده مطرح شده است که طبیعت، خود نوعی انتزاع انسانی و دارای تاریخ است؛ بنابراین به نوبه خویش جزئی از فرهنگ به شمار می‌رود.<sup>(۲)</sup> از نظر وی واژه فرهنگ در کاربرد روزمره با معانی گوناگون - ولی بدون یک معنای هسته‌ای مشخص یا مورد توافق عموم - به کار می‌رود؛ اما این واژه در سطح دانشگاهی، به نوعی به مفاهیم و ایده‌هایی مربوط می‌شود که در کل علوم انسانی و علوم اجتماعی به وجود می‌آیند، البته اغلب بدون تعریف دقیق به کار می‌رود و نحوه کاربرد آن، هم در داخل و هم در رشته‌های مختلف متفاوت است.<sup>(۳)</sup>

اندیشمندان علوم اجتماعی تعاریف متفاوتی از فرهنگ ارائه داده‌اند. ویل **کیملیک** فرهنگ و دولت را مساوی دولت و مردم می‌داند. بعضی متفکرین مانند **آرنولد**، فرهنگ را با تمدن برابر می‌دانند، در حالی که برخی دیگر همچون **ادگار مورین** بین دو مفهوم (یعنی فرهنگ و تمدن) تفاوت قائلند.

در عصر جدید، فرهنگ نه تنها به عنوان عالی‌ترین دستاوردهای بشری مورد ستایش قرار گرفته است، بلکه مقوله‌ای بسیار مهم قلمداد شده و

به تدریج محور اصلی هرگونه توسعه و مسائل اجتماعی قرار گرفته است تا جایی که جامعه بین‌المللی و سازمان علمی، فرهنگی و آموزشی ملل متحد (یونسکو) دهه‌ای را به عنوان «دهه توسعه فرهنگی» نامگذاری کرد و دست به انتشار اسناد، مدارک، کتب و گزارش‌های متعددی زد تا خاطر نشان سازد کشورهای توسعه‌نیافته - به دلیل استفاده نادرست از الگوهای فرهنگی غرب - بدون توجه به منابع، مبانی و اصول فرهنگی کشور خود، راه را برای رسیدن به توسعه ناهموار می‌سازند.

در بخش حاضر برآنیم تا در ابتدا بنا به ضرورت، نگاهی به گذشته و ازه فرهنگ بیندازیم، سپس پاسخگوی برخی از دغدغه‌های همیشگی پژوهشگران در پی شناخت این مفهوم باشیم. به طور کلی نگاهی پدیدارشناسانه به مفهوم فرهنگ نشان می‌دهد با وجود تنوع در تعاریف، جوهر واحدی به عنوان فرهنگ وجود دارد که در طول تاریخ این مفهوم با دیگر تعاریف نقش مکمل و همپوشی داشته است.



## تعاریف

فرهنگ را می‌توان رفتار ویژه نوع بشر نامید که، همراه با ابزار مادی، جزء لاینفک رفتار شناخته می‌شود. فرهنگ به طور مشخص از زبان، افکار، اعتقادات، سنن، قراردادها، سازمان‌ها، ابزار، روش‌های کاری، آثار هنری، مراسم مذهبی، مراسم اجتماعی و غیره تشکیل می‌شود و بقاء و کارکرد آن بستگی به قابلیت دارد که انحصاراً در اختیار انسان است. این قابلیت با تعبیری مانند استعداد و تفکر منطقی یا ذهنی، شناخته می‌شود. گرچه مفهوم تفکر ذهنی به اندازه کافی روشن و واضح نگشته است.

ریچارد دوکنیز، زیست‌شناس انگلیسی، فرهنگ را «موج دوم برآیش» می‌داند و معتقد است که هر باور فرهنگی همچون ژن‌ها، از راه آموزش و پرورش، تبادل فکری و جز این‌ها در گستره فرهنگ پخش می‌شود و پایدار می‌ماند. او پندارها، انگاره‌ها، اندیشه‌ها، کتمان‌ها، باورها، مثل‌ها، مثل‌ها و نیز راه و روش‌های اجتماعی را نمونه‌هایی از باور فرهنگی می‌داند که از جمله ساختارهای هر فرهنگ هستند و مانند ژن‌ها از کالبد دارندگان خود بهره‌برداری ابزارگونه می‌نمایند. برخی نیز مانند مُد روز چند ماهی بیش دوام نمی‌آورند و برخی چون ویروس‌ها، زندگی انگلی دارند و بی‌کوشش فرد و حتی بی‌اجازه وی به ذهن او راه می‌یابند. نمونه این باورهای فرهنگی انگلی،

مثل‌ها و مثل‌ها و تصنیف‌های روز است که از راه رسانه‌های گروهی پخش می‌شود و گاه انسان بی‌آن‌که بخواهد آن‌ها را بازگو یا زمزمه می‌کند.

تاکنون تلاش‌های بسیاری برای طبقه‌بندی و جمع‌آوری تعاریف مختلف از فرهنگ انجام شده است، از جمله کوشش‌هایی که ال کروبر و کلاید کلاک‌هون<sup>۱</sup>، انسان‌شناسان آمریکایی، در سال ۱۹۵۲ انجام داده‌اند. آن‌ها در کتاب فرهنگ: نقد بر مفاهیم و تعاریف ۱۶۴ تعریف از فرهنگ را در شش دسته کلی ارائه کرده‌اند که از رفتار علمی تا ایده‌های موجود در ذهن، ساختارهای منطقی، افسانه‌های آماری، مکانیزم دفاعی روانی و طیفی از این قبیل را شامل می‌شود. تعاریف یا مفاهیم ارائه شده توسط کروبر، کلاک‌هون و بسیاری از انسان‌شناسان بدین معنی رهنمون می‌شود که فرهنگ نوعی تصویر ذهنی از رفتار است. کروبر و کلاک‌هون نتیجه‌گیری خود را بدین ترتیب بیان کردند که فرهنگ پدیده‌ای انتزاعی است؛ اگر فرهنگ فقط همان رفتار باشد، عملاً در حیطه مطالعات روان‌شناسی قرار می‌گیرد. بنابراین، فرهنگ نوعی تصویر ذهنی از رفتار واقعی است، ولی عین رفتار نیست.

کروبر و کلاک‌هون پس از بررسی ریشه‌های لغوی کلمه فرهنگ در زبان‌های مختلف، تعاریف‌های فرهنگ را در شش دسته (تعاریف‌های تشریحی یا توصیفی، تعاریف‌های هنجاری که بر قاعده و روش تأکید دارند، تعاریف‌های تاریخی، تعاریف‌های روان‌شناختی، تعاریف‌های ساختی و تعاریف‌های تکوینی یا ژنتیکی) تقسیم‌بندی و تشریح کرده‌اند.<sup>(۴)</sup>

ریموند ویلیامز تعاریف فرهنگ را به سه دسته تقسیم‌بندی کرده است. دسته اول تعاریف ایده‌آل و مطلوب از فرهنگ است به معنای حالت یا فرایند کمال انسانی با هدف محقق ساختن ارزش‌های مطلق و جهان‌شمول. دسته دوم تعاریف اسنادی از فرهنگ است که در آن فرهنگ به‌عنوان مجموعه آثار



فکری و خلاقانه در نظر گرفته می‌شود و دسته سوم تعاریف اجتماعی از فرهنگ (یا همان تعاریف مردم‌شناختی فرهنگ) است که در آن فرهنگ به‌عنوان توصیف شیوه خاصی از زندگی در نظر گرفته می‌شود که نه تنها بیان‌کننده ارزش‌ها و معانی معینی در هنر و علوم انسانی است، بلکه نهادهای اجتماعی و رفتارهای متعارف را نیز در بر می‌گیرد.

دایرةالمعارف بریتانیکا، تعاریف مختلف فرهنگ را در پنج عنوان دسته‌بندی کرده است:

۱. نظریه‌های جهان‌شمول درباره فرهنگ،
۲. ذهن‌گرایی و تکامل آن،
۳. تکامل‌گرایی در فرهنگ،
۴. نسبت‌گرایی و نظام فرهنگی اجتماع،
۵. فرهنگ و شخصیت.<sup>(۵)</sup>

در دایرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی اگرچه تعاریف ارائه شده از سوی انسان‌شناسان به طور مشخص طبقه‌بندی نشده اما کل تعاریف در سه دسته کلی مورد توجه قرار گرفته است:

۱. تعاریف‌های مبتنی بر سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی،
۲. تعاریف‌های مبتنی بر الگوهای رفتاری،
۳. تعاریف‌های مبتنی بر ساختارهای اجتماعی.<sup>(۶)</sup>

در دایرةالمعارف آمریکانا نیز مجموعه مفاهیم ارائه شده در باب فرهنگ به دو دسته تعاریف‌های سنتی و تعاریف‌های جدید تقسیم شده است.

جان تامپسون<sup>۱</sup> در کتاب ایدئولوژی و فرهنگ مدرن تقسیم‌بندی جامعی از فرهنگ به قرار زیر انجام داده است:

۱. تعاریف‌های سنتی و کلاسیک که فرهنگ را نشانه رشد و تعالی معنوی جامعه می‌دانند.

۲. تعریف‌های توصیفی یا تشریحی که به دنبال توصیف فرهنگ و مشخص کردن نهادها و عناصر تشکیل دهنده آن هستند.
۳. تعریف‌های نمادگرایانه که فرهنگ را کلیتی می‌دانند که از طریق نمادهای متجلی در جامعه شناخته می‌شود.
۴. تعریف‌های نمادگرایانه ساختارگرا، که ارتباطی ناگسستنی میان نهاد و ساختار جامعه برقرار می‌کنند.

اگر بخواهیم از کوشش‌های فراوانی که در زبان فارسی برای شناخت و طبقه‌بندی مفاهیم فرهنگ به عمل آمده یاد کنیم می‌توان از زحمات با ارزش دکتر محمود روح‌الامینی<sup>۱</sup> در کتاب زمینه فرهنگ‌شناسی، دکتر جهانگیر معینی<sup>۲</sup> در کتاب نظریه و فرهنگ، داریوش آشوری<sup>۳</sup> در کتاب تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ و دکتر حسین سلیمی<sup>۴</sup> در کتاب فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر نام برد.

به طور کلاسیک، سیر تاریخی و منشأ واژه فرهنگ را باید در آلمان جستجو کرد. واژه کولتور (kulture) نخستین بار در حدود سال ۱۷۵۰ در زبان آلمانی در مورد جوامع بشری به کار گرفته شد.<sup>(۷)</sup>

در پایان قرن هجدهم که افکار اجتماعی، خصیصه علمی به خود گرفت و در جستجوی قوانین اجتماعی برای راهنمایی رفتار بشر برآمد، مطالعاتی تحت عنوان «تاریخ جهانی» انجام شد که به دنبال تدوین تاریخ عمومی بشر و جوامع بود. در این دوران دانشمندان و مورخان توجه زیادی به مسائل سیاسی و نظامی (که در قرن گذشته معمول بود) نداشتند و بیش‌تر توجه آن‌ها متوجه آداب و رسوم، هنرها، نهادها، افکار و علوم بود. با گسترش شناخت و

۱. محمود روح‌الامینی، زمینه فرهنگ‌شناسی، عطار، تهران: ۱۳۶۸.

۲. جهانگیر معینی، نظریه و فرهنگ، تهران: مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی، تهران: ۱۳۷۴.

۳. داریوش آشوری، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، آگه، تهران: ۱۳۸۰.

۴. حسین سلیمی، فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: ۱۳۷۹.

معرفت، آن‌ها می‌توانستند از یک دوره پیشرفت سخن بگویند و واژه فرهنگ را برای بیان آن به کار گیرند و این‌گونه بود که واژه kultur در زبان آلمانی به معنی پیشرفت و تعالی یک جامعه و نشانه دستیابی آن جامعه به تمدن به کار رفت.

**داریوش آشوری** در فرهنگ علوم انسانی این‌گونه توضیح می‌دهد:

«واژه کولتور از ریشه لاتین گرفته شده و در اصل به معنای کشت و کار و پرورش بوده است. نخستین بار در زبان آلمانی به دست نویسندگانی چند، به معنایی که امروز می‌شناسیم به کار رفت و سپس چنان رواجی در حوزه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی یافت که اکنون اهمیت این اصطلاح برای علوم، همسنگ واژه 'گرانی'،<sup>۱</sup> برای فیزیک و 'بیماری' برای پزشکی است. از این مفهوم در زبان علوم اجتماعی مغرب زمین ده‌ها مفهوم فرعی رواج یافته است.»<sup>(۸)</sup>

واژه **کالچر** (culture) از زبان کلاسیک و شاید پیش‌کلاسیک لاتین ریشه می‌گیرد و در اصل به معنای کشت و کار یا پرورش بوده است. این معنا هنوز در واژه‌های agriculture (کشاورزی) و horticulture (باغبانی) و cult و cultus (آیین) برجاست و در صورت‌های تازه، مانند bee culture (پرورش زنبور)، pearl culture (کشت مروارید) و...، به همان معنا به کار می‌رود.

در زبان فرانسه قرون وسطی، واژه culture را به معنای پرستش مذهبی و واژه couture یا coture را به معنی مزرعه شخم‌زده و بذر پاشیده به کار می‌بردند. فعل cultiver و همچنین culture به معنی در عمل کاشتن زمین به کار گرفته می‌شود. در قرن هفدهم است که کلمه colture به معنای «کار روی زمین» پدید می‌آید و در قرن هجدهم نویسندگان استفاده از culture را به طور عام برای نشان دادن «تربیت روح» آغاز می‌کنند. در زبان فرانسه واژه

«فرهنگ» به معنای پیشرفت فکری یک شخص یا به عبارت بهتر کار لازم برای این پیشرفت، به کار گرفته می‌شد.

زبان‌های رومیکی (مانند پرتغالی، اسپانیایی، فرانسه، ایتالیایی و رومانیایی) و زبان انگلیسی در آغاز جنب و جوش خود تا دیرزمانی واژه civilization (شهر آیینی یا تمدن) را به جای culture به کار می‌بردند و مرادشان از آن پرورش، بهسازی، بهبودبخشی و پیشرفت اجتماعی بود. دو مفهوم culture و civilization از ابتدا معنای بهگشت و پیشرفت به سوی کمال را در بر داشته‌اند و هنوز نیز این معنا را چه در کاربرد عامیانه و چه دانشورانه نگه داشته‌اند.<sup>(۹)</sup>

البته در حوزه زبان انگلیسی مفهوم «فرهنگ» تحولات دیگری به خود دید. ای. بی. تابلور در کتاب پژوهش‌هایی درباره تاریخ آغازین بشر و توسعه تمدن که در سال ۱۸۶۵ منتشر کرد، گهگاه به اصطلاح فرهنگ اشاره می‌کند؛ ولی بیش‌تر اصطلاح تمدن را به کار می‌برد. وی در سال ۱۸۷۱ نام «فرهنگ ابتدایی»<sup>۱</sup> را بر مهم‌ترین اثر خود نهاد و نخستین تعریف رسمی و آشکار فرهنگ را در آن جا ارائه داد، به گونه‌ای که می‌توان این زمان را زمان تولد جدید واژه فرهنگ دانست.

با وجود این، مفهوم **تایلوری** فرهنگ بسیار کند رواج یافت و آمریکایی‌ها زودتر از انگلیسی‌ها آن را پذیرفتند (این مفهوم از واژه culture نخستین بار در سال ۱۹۲۹ به واژه‌نامه<sup>۲</sup> وبستر<sup>۳</sup> راه یافت، حال آن که در واژه‌نامه‌های عمومی انگلیسی از سال ۱۹۴۷ به بعد دیده می‌شود). دانشوران بریتانیایی تا جایی که می‌توانستند با مفاهیم «جامعه»<sup>۳</sup> یا «تمدن»<sup>۴</sup> مقصود خود را بیان می‌کردند و بیش از آمریکاییان در برابر کاربرد culture ایستادگی کردند.<sup>(۱۰)</sup>

گرایش‌هایی که برای مطالعه جامعه بشری از ولتر سرچشمه می‌گرفت نیز

1. primitive culture

2. webster

3. society

4. civilization

بر آداب و رسوم<sup>۱</sup> تکیه داشت. آداب و رسوم، مفهوم عامی است که از بطن آن مفهوم علمی فرهنگ پدیدار گشته است. در آلمان نیز آدلونگ<sup>۲</sup> (۱۷۷۲-۱۸۵۶) زبان‌شناس بزرگ و هردر<sup>۳</sup> (۱۷۴۴-۱۸۵۳) سنجشگر ادبی، فیلسوف و یزدان‌شناس از پیشروان کاربرد فرهنگ<sup>۴</sup> به جای آداب و رسوم بودند. هردر فرهنگ را پرورش هر چه بیش‌تر توانمندی‌های انسانی و آدلونگ آن را ادب‌آموزی و پیرایش تعریف کرد. جنبشی که با آدلونگ و هردر آغاز شد، نیم قرن بعد با کلمه ادامه یافت. وی در سال ۱۸۴۳ کتاب چند جلدی تاریخ کلی فرهنگ بشریت و در سال ۱۸۵۴ علم کلی فرهنگ را منتشر کرد. وی در کتابش از مراحل تکامل فرهنگ سخن گفته و گاهی نیز واژه فرهنگ را به معنای علمی جدید آن به کار برده است.<sup>(۱۱)</sup>

### مفهوم فرهنگ از دوران کلاسیک تا امروز

متفکران کلاسیک، فرهنگ را به معنی نشانه و نمود معنوی رشد و پیشرفت جامعه به کار می‌بردند. از این دیدگاه، فرهنگ خصوصیتی است که جامعه در زمان گام گذاشتن به مسیر اعتلا کسب می‌کند.<sup>(۱۲)</sup>

آدلونگ، نویسنده آلمانی، در کتاب تاریخ فرهنگ (۱۷۸۲) فرهنگ را به معنی گسترش تصمیم‌ها و قابلیت‌های مادی و معنوی افراد یا ملت‌ها می‌داند که زمینه رسیدن آن‌ها به تمدن را فراهم می‌کند.

ژان ژاک روسو، فرهنگ را مولود عقل دانسته و پیدایی عقل را مقدمه پیدایش فرهنگ می‌داند. از دیدگاه وی، فرهنگ ریشه در قابلیت‌های انسان و تکامل جویی او دارد. از نظر روسو، فرایند تکامل انسان از طریق سه فرایند صورت می‌پذیرد:

الف) گذار از حیوانیت به انسانیت.

1. moeurs

2. Johann Christoph Adelang

3. Johan Gottfried Herder

4. culture

ب) گذار از عاطفه به عقل.  
ج) گذار از طبیعت به فرهنگ.

این فرایند موجب ظهور انسان متمدن می‌شود. بنابراین فرهنگ تجلی تمدن است و انسان متمدن، انسانی است که پا به عرصه فرهنگ گذاشته است. (۱۳) **ماتیو آرنولد**، نویسنده اواسط دوران ویکتوریا، مفهومی غنی از فرهنگ را مبنای نقد اجتماعی و بینش اجتماعی خود قرار داد. به آرنولد در زمان خودش لقب «پیامبر فرهنگ» داده بودند. به عقیده او، فرهنگ جستجو و بررسی کمال است: «فرهنگ رشد همه جوانب طبیعت انسان» است. (۱۴) وی در کتاب فرهنگ و آناش (۱۸۶۹) فرهنگ را به منزله پیگرد رهایی‌بخش از راه آموزش اساساً ادبی بهترین اندیشه‌ها و گفته‌های آدمیان در نظر می‌گرفت. از نظر او فرهنگ به این مفهوم، بالقوه از توان متحدسازی هماهنگ همه جوامع انسانی برخوردار است. (۱۵)

وی در فرهنگ و آناش می‌نویسد:

فرهنگ به عنوان بزرگ‌ترین یاور در تسلط بر دشواری‌های موجود، فرهنگ به معنای جستجوی کمال کلی از طریق فراگرفتن بهترین اندیشه‌ها و گفته‌های جهان در باب مطالبی که بیش‌ترین ارتباط را با ما دارد، و از طریق این دانش، جاری کردن جریانی از اندیشه‌های تازه و آزاد بر مجموعه عقاید و عاداتی که تاکنون از آن‌ها سرسختانه اما مکانیکی پیروی می‌کنیم و به غلط گمان می‌بریم که این پیروی سرسختانه فضیلتی است که معایب پیروی مکانیکی از آن‌ها را جبران می‌کند. (۱۶)

ماتیو آرنولد از این مفهوم که فرهنگ مستلزم فرد و اندیشه اجتماعی است، سرسختانه دفاع می‌کرد و فرهنگ را تنها پادزهر مسموم جامعه صنعتی و نیرویی می‌دانست که ارزش‌های انسانی را حفظ می‌کند و تعالی می‌بخشد. (۱۷)

یکی دیگر از تعاریف کلاسیک و نامدار فرهنگ، مربوط به ادوارد تایلور است که در کتاب فرهنگ ابتدایی (۱۸۷۱) به شرح زیر آمده است:

فرهنگ یا تمدن، کلیت در هم تافته‌ای است شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی همچون هم‌وندی<sup>۱</sup> از جامعه به دست می‌آورد.

وی در کتاب انسان‌شناسی<sup>۲</sup> در سال ۱۸۸۱ روشن کرد که فرهنگ بنا بر این تعریف، خاص انسان است و این تعریف در حدود پنجاه سال به انسان‌شناسی خدمت کرد.<sup>(۱۸)</sup>

هگل فرهنگ را نشانه رشد، کمال و ارتقاء جامعه انسانی به سطحی متعالی و دستیابی به آزادی و همچنین هویت‌یابی انسان می‌شمرد.

وی در کتاب پدیدارشناسی روح در خصوص فرهنگ می‌نویسد:

قدرت یک فرد در آن است که وجود خود را در آن جوهر محقق سازد، یعنی خود را از هر آنچه دارد تهی کند و به عنوان وجودی ذاتی و عینی اثبات کند. سپس فرهنگ به مثابه فرایند واقعی کردن و اثبات وجود خویش است.

آنچه برداشت می‌شود این است که فرهنگ مقوله‌ای است که به وجود انسان قوام می‌بخشد و او را در مرحله تکامل یافته‌تری تثبیت می‌کند. از نظر هگل، انسان در صورتی فرهنگی می‌شود که پا از دایره ضرورت‌ها و نیازها بیرون بگذارد و به جهان آزادی و کمال دست یابد. این مهم نیز زمانی محقق می‌شود که بتواند بی‌واسطه به شناسایی موضوعات پردازد و به عبارت بهتر با روح مطلق پیوند بیش‌تری یابد.<sup>(۱۹)</sup>

ماکس وبر «مفهوم فرهنگ» را «مفهوم ارزش» می‌داند و می‌گوید:

فرهنگ از یک سلسله روش‌ها و زمینه‌ها متأثر است که آن روش‌ها و زمینه‌ها افراد یک جامعه را به هم می‌پیوندد و در رفتار، کردار و روابط اجتماعی آن‌ها منعکس می‌شود. ولی برای درک این تعریف باید به وابستگی عمیق ارزش‌ها و سمبل‌ها و به تغییرات مادی و نتایجی که این ارزش‌ها و سمبل‌ها به دنبال می‌آورند و یا خود از آن‌ها زاده می‌شوند، توجه کرد.

تی. اس. الیوت<sup>۱</sup> (۱۸۸۸-۱۹۶۵)، شاعر مشهور انگلیسی، می‌کوشد تا رابطه ذاتی بین فرهنگ و مذهب را عیان سازد. به طوری که اولین فرض مهم او این است که هیچ فرهنگی نتوانسته به صورت مستقل از یک مذهب پدیدار شود و گسترش یابد. با این فرض، چنین می‌نماید که فرهنگ محصول مذهب، یا مذهب محصول فرهنگ است.<sup>(۲۰)</sup>

وی فرهنگی و بی‌فرهنگی، به عبارت دیگر برخورداری از فرهنگ بالا یا فرهنگ پایین، را دقیقاً با مذهب موجود در جامعه مرتبط می‌داند، همچنین در نظر او هر جامعه که مذهب در آن نقش داشته باشد، از فرهنگ برخوردار است. برداشت الیوت از مفهوم فرهنگ با برداشت آرنولد شباهت دارد. وی به فرهنگ به معنای «کل راه و رسم زندگی» تأکید دارد.

ژرژ بالاندیه جامعه‌شناس فرانسوی نیز با در نظر گرفتن چارچوبی کلی برای مفهوم فرهنگ می‌نویسد: «فرهنگ مجموعه بی‌نظم و در عین حال منظمی از دانسته‌ها و دانستنی‌هاست، مجموعه ابداعات یک جامعه، انگیزه و واسطه بقاء، رمز جان به در بردن هنر ملت از مهلکه‌ها، آنچه تکامل اجتماعی را میسر و انسان‌ها را از جانوران دیگر جدا سازد و میراث فرهنگی جامعه و افزایش و گسترش آن است. این تکامل عین فرهنگ است و فرهنگ عین تکامل.»<sup>(۲۱)</sup>

لویسن هنری مورگان، انسان‌شناس آمریکایی، در سال ۱۸۷۷ دیدگاهی



افراطی از نظریه تکامل ارائه داد. وی به زعم انسان‌دوستی و تلاش برای خدمت به فرهنگ بومی آمریکایی، نظامی مبتنی بر طبقه‌بندی پایگانی فرهنگ‌ها بر حسب مراحل تکامل مطرح نمود.

انگلس را می‌توان به عنوان یکی دیگر از حامیان تکامل‌باوری فرهنگی نام برد. وی معتقد است فرهنگ به آشکارترین وجه در منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت نمود می‌یابد و در آن‌جا پیدایش تمدن نه تنها به عنوان توسعه و تشدید نظام‌های قبلاً موجود کار، بلکه به عنوان آفریننده طبقه تاجر در نظر گرفته می‌شود؛ طبقه‌ای که خود را به واسطه‌ای غیرقابل چشم‌پوشی میان دو تولیدکننده بدل می‌کند و هر دوی آن‌ها را استثمار می‌کند.

نیچه در عین مظنونیت نسبت به تلقی‌ها و استفاده‌های پیشرفت‌باورانه از تاریخ، ظهور «فرهنگ راستین» را منوط به بازیافت «سرشت اخلاقی» یونانیان کلاسیک و طرد میراث رومی‌ها می‌داند. به نظر فروید، به ویژه در کتاب تمدن و ناخشنودی‌های آن (۱۹۳۰)، فرهنگ نه تنها موجد حفاظی در برابر طبیعت بوده، بلکه خاستگاه مستمر مقابله با غریزه نیز هست و این خود به نوبه خویش منجر به ناخشنودی پیوسته انسان‌ها در ساختار دفاعی می‌شود که بر اساس سوژکتیویته همواره مستقیم خود آن را ایجاد می‌کند.<sup>(۲۲)</sup>

گی‌روشه، فیلسوف ایتالیایی و استاد دانشگاه مونترال کانادا، در کتاب فرهنگ زندگی اخلاقی با استفاده از تعریف تایلور و محققان دیگر فرهنگ را این‌گونه تعریف می‌کند:

فرهنگ مجموعه به هم پیوسته‌ای از شیوه‌های تفکر، احساس و عمل است که کم و بیش مشخص است، توسط تعداد زیادی از افراد فراگیر می‌شود و بین آن‌ها مشترک است و به دو شیوه عینی و نمادین به کار گرفته می‌شود تا این اشخاص را به یک جمع خاص و متمایز مبدل سازد.

در تاریخ جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، هیچ‌کس بیش از جرج زیمل،

متفکر آلمانی آستانه قرن بیستم، در جهت ارائه تعریفی پویا و فراگیر از فرهنگ نکوشیده است. او که بسیار متکی بر آموزه‌های هگل و مارکس است، فرهنگ را در خودآفرینی انسان در متن پرورش چیزهای دیگر، یا خودپروری در جریان معنی و کارکرد بخشیدن به چیزهای طبیعت می‌داند. در هر حال، از دید زیمل، خودپروری فرهنگ ذهنی<sup>۱</sup> (سوبژکتیو) توسط مجموعه‌های افراد نه موازی‌اند و نه هماهنگ. از دید زیمل، فرهنگ ذهنی، پرورش کل شخصیت است. بنابراین، وی به گونه‌ای نظام‌یافته فرهنگ را در مفهوم محدود خودپروری فکری، با فرهنگ به مفهوم کلی آن یعنی عینی شدن و بیرونی شدن کلیه فعالیت‌های انسان، مرتبط می‌کند.

از نظر رونالد اینگلهارت «فرهنگ نظامی از نگرش‌ها، ارزش‌ها و دانش‌هاست که به طرزی گسترده در میان مردم مشترک است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. در حالی که طبیعت انسانی از لحاظ زیست‌شناختی فطری و عمومی است، فرهنگ اکتسابی است و ممکن است از یک جامعه به جامعه‌ای دیگر تغییر کند».<sup>(۲۳)</sup>

از نظر آنتونی گیدنز فرهنگ به معنای ارزش‌ها، هنجارها و کالای مادی ویژه یک گروه معین و نیز یکی از مشخص‌ترین ویژگی‌های ارتباط اجتماعی انسانی است.<sup>(۲۴)</sup>

بروس کوئن، فرهنگ را مجموع ویژگی‌های رفتاری، عقیدتی و اکتسابی اعضای یک جامعه خاص تعریف می‌کند.

از نظر اریبور فرهنگ رفتار خاص نوع بشر و دربر دارنده آن دسته از اشیاء مادی است که جزء لاینفک این رفتار محسوب می‌شوند. به دیگر معنی؛ فرهنگ شامل زبان، باورها، سنت‌ها، نهادها، تکنیک‌های ابزاری، آثار هنری، شعایر، جشن‌ها و جز این‌هاست.

آلن پیرو در کتاب فرهنگ علوم اجتماعی، فرهنگ را مراقبت از گیاهان و معنای مجازی آن را مراقبت از اندیشه معنی کرده است. (۲۵)

ژان پل سارتر معتقد است فرهنگ بازتاب من است: «انسان در آن باز می‌تابد، خود را در آن می‌شناسد. تنها این آیینه عقیق چهره‌اش را به او می‌نمایاند.»

در کنفرانس ۱۹۸۲ یونسکو که در مکزیکوسیتی برگزار شد، دریافتی توصیفی از فرهنگ ارائه شد که می‌توان آن را به عنوان یکی از کامل‌ترین تعاریف از مفهوم فرهنگ معرفی کرد.

کنفرانس معتقد است که در وسیع‌ترین دریافت، می‌توان فرهنگ را کلیتی دانست مرکب از خصوصیات خاص، مادی، معنوی، فکری و احساسی که شاخصه یک جامعه یا یک گروه است. فرهنگ نه فقط هنرها و آثار مکتوب یک جامعه بلکه حالات زندگی، حقوق بنیادین افراد، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورهای آن جامعه را در بر می‌گیرد. این فرهنگ است که به انسان امکان واکنش در مقابل خود را می‌دهد، ما را از حیات بشریمان آگاه می‌کند و حیات عقلانی، قضاوت نقدانه و احساس تعهد اخلاقی به ما می‌بخشد. از طریق فرهنگ است که انسان خود را تعریف می‌کند، به خودآگاهی می‌رسد، ضعف‌های خود را می‌پذیرد، از موفقیت‌های خود می‌پرسد، به ابزارهای جدید دست می‌یابد و آثار جدیدی خلق می‌کند که به واسطه آن‌ها محدودیت‌های خود را مرتفع سازد.

بنابراین در تعریف فرهنگ باید گفت خصوصیتی است که یک جامعه را از سایر جوامع متمایز می‌سازد. عناصر فرهنگ نیز شامل «هنر»، «ادبیات»، «خصوصیات رفتاری عمومی»، «ارزش‌ها»، «باورها» و «حقوق اساسی پذیرفته شده در هر جامعه» است. (۲۶)

## فرهنگ در زبان فارسی

صورت باستانی فرهنگ، در متن بازمانده از اوستا و نوشته‌های فارسی

باستان یافت نشده است. صورت پهلوی آن «فرهنگ» است. گمان می‌رود از پسوند «فر» به معنی پیش و ریشه باستانی «ثنگ» به معنای کشیدن می‌باشد. واژه فارسی «هنگ» به معنای قصد و آهنگ، «هنجیدن» و «هیختن» و «انجیدن» به معنای بیرون کشیدن و برآوردن است. «هنج» و «هنگ» در واژه‌های «دودهنج» و «دودهنگ» به معنی دودکش از همین ریشه است.<sup>(۲۷)</sup>

واژه فرهنگ در زبان فارسی از واژه‌های بسیار کهن است که نه تنها در نخستین متن‌های نثر فارسی دری، بلکه در نوشته‌های بازمانده از زبان پهلوی نیز یافت می‌شود. همچنین از مصدر آن (فرهیختن) جدا کرده‌های گوناگون داریم. فرهیختن به معنای ادب و هنر و علم آموختن یا آموزاندن بوده است و فرهنگ در اصل به معنای علم و ادب و هر آنچه در رده شایستگی‌های اخلاقی و هنری، جای دارد. به همین دلیل واژه «فرهنگستان» در متن‌های پهلوی به معنای آموزشگاه به کار رفته است. در واژه‌نامه‌های عربی به فارسی نیز در همه جا «ادب» عربی «فرهنگ» و «مؤدب» را «فرهنگ‌آموز» و «متأدب» را «فرهنگ‌آموزنده» معنی کرده‌اند.<sup>(۲۸)</sup>

در کتاب برهان قاطع مفهوم فارسی واژه فرهنگ این‌گونه عنوان شده است: «فرهنگ بر وزن فرهنگ است به معنی علم، دانش، عقل، ادب، بزرگی، سنجیدگی، کتاب و لغات فارسی...»<sup>(۲۹)</sup> چنان‌که فردوسی در شاهنامه آن را قریب به همین معانی آورده است.

در میان پارسی‌زبانان، فرهنگ به طور عمده به معنی رشد و تکامل و تعالی یک فرد یا جامعه آمده است.<sup>(۳۰)</sup>

در پندنامه آتووبات اسپتلمان نوشته شده:

«به خواستاری فرهنگ کوشا باشید، چه فرهنگ تخم دانش است و بر آن خرد است و خرد آرایش دو جهان است و درباره آن گفته‌اند که فرهنگ اندر فراخی، پیرایه؛ اندر شگفتنی (سختی) یانه (نگهبان) و اندر آستانه (مصیبت)، دستگیر و اندر تنگی، پیشه است.»<sup>(۳۱)</sup>

از دیدگاه اسلامی ندوشن مفهوم فرهنگ ریشه در زبان و ادب فارسی دارد و فرهنگ در آن به معنی ادب، فرزوانگی، دانش، حکمت، بزرگ‌منشی، انسان‌دوستی، تهذیب نفس و دانایی آمده است. هدف فرهنگ در تفکر ایرانی، پرورش انسان خوب است و نمونه انسان‌های با فرهنگ، قهرمان‌های آراسته و خوب شاهنامه مثل فریدون و سیاوش هستند. (۳۲)

اسلامی ندوشن عنصر استعلا را مهم‌ترین عنصر پدیده فرهنگ می‌داند و بدون کمال و اعتلا موجودیتی برای فرهنگ قائل نیست. (۳۳)

### «فرهنگ» در متون پهلوی

«به هنگام، فرهنگستان دادندم و به فرهنگ کردندم سخت شتافتند.»

خسرو قبادان و ریدک

«و چون به داد (سن) هنگام فرهنگ رسید به دبیری و سواری و دیگر فرهنگ ایدون فرهخت که اندر پارس نامی بود.»

کارنامه اردشیر بابکان

«این نیز ایدون که فرهنگ نیک، خرد نیک بود و از خرد نیک، خوی نیک بود [...] و این نیز ایدون که از فرهنگ بد خرد بد و از خرد بد خوی بد.»

دینکرد

### «فرهنگ» در واژه‌نامه‌ها

صحاح الفرس

«فرهنگ ادب باشد.»

معیار جمال

«فرهنگ عقل و ادب باشد.»

«فرهنگ و فرهنگ، ادب و اندازه و حد هر چیزی و ادب‌کننده و امر به ادب کردن، بر این قیاس، فرهنگیدن و فرهنگیده و فرهنگید و فرهنگد.»

فرهنگ رشیدی

## «فرهنگ» در نثر و شعر کهن فارسی

«و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندر این نگاه کنند و فرهنگ شاهان و فرزندگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد رفتار ایشان [...] این همه را بدین نام اندر یابند.»

دیباچه شاهنامه ابومنصوری

«گفتم، این جهان به چه در توان یافت؟ گفت: به فرهنگ و سپاسداری.»  
ظفرنامه (منسوب به ابوعلی سینا)  
«حکمای پارس گفته‌اند که خرد، رهنمونی بزرگ و پستی قومی است و کلید دانش‌هاست و دانش و فرهنگ انبازان خردند.»

تحفة الملوك

«خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش      نگوید سخن تا نبیند خموش»

سعدی

«ز دانا بپرسی پس دادگر      که فرهنگ بهتر بود یا گهر؟  
چنین داد پاسخ بدو رهنمون      که فرهنگ باشد ز گوهر فزون  
که فرهنگ آرایش جان بود      ز گوهر سخن گفتن آسان بود» (۳۴)

فردوسی

«تو جاه و گنج به فرهنگ و از قناعت جوی      چه جاه و گنج قرون از قناعت و فرهنگ»

عنصری

## معادل واژه فرهنگ در زبان عربی

با ورود واژه culture به واسطهٔ مردم‌شناسان علوم جامعه‌شناسی در زبان تازی، دانشمندان عرب، واژه «ثقافه» را معادل آن قرار دادند و به جای آن به کار بردند. امروز نیز در زبان تازی به جای «وزارت فرهنگ و آموزش عالی» اصطلاح «وزارة الثقافة و التعليم العالی» را به کار می‌برند. (۳۵)